

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

عرض کردیم که نسبت به آیه شریفه (نفر) اختلاف مهمی وجود دارد که آیا از این آیه شریفه، حجیت فتوای مجتهد و مشروعیت تقلید استفاده می‌شود یا خیر؟

برخی بزرگان مثل مرحوم محقق خوئی (قدس سره) فرموده‌اند آیه بر مشروعیت تقلید و حجیت فتوا دلالت دارد و بلکه بالاتر؛ دلالت دارد بر وجوب إفتاء، که فتوا دادن هم بر مجتهد واجب است.

اما جمع دیگری دلالت این آیه شریفه بر جواز تقلید و جواز فتوا و حجیت فتوا را انکار کرده‌اند، مثل والد بزرگوار ما (دام ظلّه) در کتاب تفصیل الشریعة.

عرض کردیم که اگر این آیه شریفه بخواهد بر مدعای اول دلالت کند، نیاز به مقدماتی دارد. برخی از این مقدمات، در کلمات ذکر شده، بعضی ذکر نشده است. ما دیروز مقدمات را ذکر کردیم، اکنون می‌خواهیم این مقدمات را بررسی کنیم.

بررسی مقدمات استدلال به آیه نفر؛ مقدمه اول

برای بررسی از دو جهت باید بررسی کنیم؛ یکی اینکه آیا آنچه که به عنوان مقدمه برای این استدلال ذکر شده، واقعاً مقدمیت دارد یا ندارد؟ بر فرض که مقدمیت داشت، آیا این مقدمه صحیح است یا صحیح نیست؟

بیان شد که اولین مقدمه برای اینکه ما به این ادعا برسیم که آیه دلالت بر مشروعیت فتوا و جواز تقلید دارد این است که از آیه، وجوب نفر را استفاده کنیم. مرحوم آقای خوئی فرمودند این لولای تحضیضیه در «[فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ](#)»؛ دلالت بر وجوب نفر دارد.

در مقابل این بیان، بعضی فرموده‌اند که ما از آیه، وجوب نفر را نمی‌توانیم استفاده کنیم، آیه در مقام این مطلب است که نفر عمومی لازم نیست. «[وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً](#)» لازم نیست که همه مؤمنین نفر کنند، آیه در مقام این نیست که بیان کند اصل نفر بر یک عده‌ای واجب است.

خصوصاً بر طبق شأن نزولي که از ابن عباس در آیه نقل شده که وقتی پیامبر (صلوات الله علیه) به جنگ می‌رفتند دو گروه در مدینه باقی می‌ماندند، یک گروه منافقین بودند، گروه دوم معزورین بودند، که قدرت نداشتند همراه پیامبر بروند. بعد توسط جبرائیل خصوصیات از آن منافقین برای پیامبر بیان می‌شد و پیامبر به مردم خبر می‌داد و نتیجه این شد که مؤمنین سعی کردند در هر جنگی که می‌خواهد اتفاق بیفتد، همه آنها به جنگ بروند.

آیه نازل شد که «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً» لازم نیست که همه مؤمنین نفر کنند.

پس در این قسمت دو ادعا وجود دارد؛ ما باید اینها را جدا جدا بیان کنیم. یک ادعا این است: آیه بر وجوب نفر دلالت دارد، قرینه‌اش هم لولای تحضیضیه است. ادعای دوم این است که ما از آیه، وجوب نفر را نمی‌فهمیم، آیه در مقام این است که نفر عمومی را رد کند، این «و ما کان» نفی‌ای است که از آن نهی استفاده می‌شود.

اینجا ما در مقابل این دو ادعا، دو مطلب داریم. یک مطلب این است که اصلاً آیا برای رسیدن به مدعا (حجیت فتوای مجتهد و لزوم تقلید) نیازی به این ادعا داریم یا نه؟

آنچه که به ذهن می‌رسد این است که این مقدمه لزومی ندارد، چه بگوییم نفر واجب است، چه بگوییم نفر واجب نیست. این مقدار مسلم است که خداوند در این آیه شریفه فرموده – اگر نگوییم که ترغیب هم فرموده، که ترغیبش هم مسلم است، ولی خب دقیق‌تر و مسلم‌تر از آن می‌گوییم فرموده است – یک عده‌ای برای تفقه در دین نفر کنند، برای اینکه انذار کنند، اگر انذار کنند مردم هم باید بپذیرند.

پس این مطلب اول که اصلاً نیازی به اینکه این را به عنوان یکی از مقدمات قرار دهیم نداریم. خواه نفر واجب باشد یا واجب نباشد. آنچه که برای یک استدلال لازم است، این است که خداوند اصل نفر را تشریع فرموده. شما در عرف گفتید اگر حسن رفت خبری آورد، خبرش را قبول کنید، رفتن حسن را واجب نکردید، اما اگر رفت خبری آورد و خبری شما شنیدید، او را بپذیرید، لازم نیست که رفتن واجب باشد.

مطلب دوم این است که اگر گفتیم شأن نزول آیه این است: اگر گفتیم آیه در مقام نهی از نفر عمومی است، باز با وجوب نفر منافات دارد؛ نهی از نفر عمومی با وجوب نفر بعضی از مؤمنین منافاتی ندارد. خداوند می‌فرماید همه نروند، اگر همه نروند، این معنایش این نیست که بر یک نفر هم واجب نباشد.

لذا همینطور که مرحوم آقاي خوئی فرمودند ما از این «فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ» از این استفاده می‌کنیم نفر – ولو فی الجملة، ولو برای بعضی‌ها – واجب هست.

پس این دو مطلب راجع به مقدمه اول که در کلمات بیان شده است؛ که اولاً، این عنوان مقدمیت ندارد. نفر اگر واجب هم نباشد، ضربه‌ای به استدلال و ادعا وارد نمی‌کند. ثانیاً نهی از نفر عمومی، منافاتی ندارد با اینکه نفر برای بعضی‌ها واجب باشد.

بررسی مقدمه دوم

مقدمه دومی که برای مدعا بود این است که ما زمانی از این آیه شریفه می‌توانیم حجیت فتوا و جواز تقلید را استفاده کنیم، که این «لِيَتَفَقَّهُوا»، مراد تفقه به معنای اصطلاحی باشد، یعنی استنباط احکام شرعی، که آیه می‌گوید یک عده‌ای بروند نفر کنند، برای اینکه تفقه در دین کنند، یعنی احکام شرعیه را استنباط کنند، بعد که برگشتند به مردم گفتند، مردم هم گوش کنند.

در این مقدمه ذکر شد که اگر ما تفقه را به معنای اعم گرفتیم، گفتیم تفقه یعنی فهمیدن اصول، اعتقادات، احکام (معنای اعم)، می‌گوییم آیه نمی‌تواند مثبت این ادعای ما باشد که حجیت فتوا و جواز تقلید باشد.

به این دلیل که اگر ما تفقه را به معنای اعم گرفتیم، چون خارجاً می‌دانیم در اصول و در اعتقادات ما قبول تعبدی نداریم. در احکام و در فروع اگر مجتهد فرمود نماز جمعه واجب تعیینی است، اینجا ما باید تعبداً قبول کنیم، اما در اصول و اعتقادات، وجوب قبول به نحو تعبدی نداریم. حالا که وجوب قبول به نحو تعبدی نداریم، همان را قرینه می‌گیریم بر این که آیه هم الان که بیان می‌کند می‌گوید «لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ»، اگر ما تفقه را به معنای خاص گرفتیم قبول به نحو تعبدی است. اگر تفقه را به معنای عام گرفتیم، اینجا وجوب قبول به نحو تعبدی نیست.

پس دو راه داریم؛ یا باید تفقه را به معنای خاص بگیریم یا به معنای عام بگیریم. اگر به معنای عام بگیریم، به درد ادعای ما نمی‌خورد، چون نتیجه معنای عام این است که ما قبول را تعبداً کنار بگذاریم. لذا مقدمه دوم این است که این «لَيَتَفَقَّهُوا» باید تفقه به معنای خاص باشد. بعد در ذیل بیانشان فرمودند: «اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ يُقَالَ» که ما تفقه را به معنای عام بگیریم، بگوییم نسبت به اصول و اعتقادات قبول تعبدی درست نیست، اما نسبت به احکام، قبول تعبدی درست است.

باز در این که آیا این معنا مقدمیت دارد یا نه؟ یعنی کسی که می‌خواهد از حجیت فتوا به جواز تقلید برسد، آیا باید اثبات کند که این «لَيَتَفَقَّهُوا» معنای خاص دارد یا که اگر معنای عام هم داشته باشد، خصوصاً با آن اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ يُقَالَ، این کافی است؟

اولاً: تفقه به معنای خاص؛ به معنای استنباط احکام شرعیه اصلاً در قرآن استعمال نشده است. حتی در علم کلام آنجا تعبیر می‌کنند که به خداوند نمی‌شود گفت فقیه، از چیزهایی که به مردم و علما می‌شود گفت فقیه ولی به خدا اطلاق نمی‌شود، چون فقه؛ فهمی است که از روی استنباط باشد، نیاز به استنباط داشته باشد. چون خداوند که نیازی به استنباط ندارد.

اصلاً ما در قرآن تفقه به معنای اصطلاحی نداریم. آن مقداری که من در ذهن هست؛ تفقه به همان معنای لغوی خودش است؛ الفقه في اللغة هو الفهم، منتها هر فهمی را فقه نمی‌گویند، بلکه فهم دقیق را فقه می‌گویند.

لذا ما باید در آیه شریفه، فقه را به معنای عام بگیریم و اما این که بگوییم در باب اصول، وجوب قبول بنحو تعبدی مطرح نیست و ما در اینجا می‌خواهیم بنحو تعبدی درست کنیم، این از همان باب اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ يُقَالَ که در ذیل هم بود بگوییم مانعی ندارد تفقه را به معنای عام بگیریم. می‌گوییم در بعضی از مصادیقش وجوب قبول تعبدی است، در بعضی از مصادیقش وجوب قبول تعبدی نیست.

نظر استاد محترم

مقدمه دوم این شد که به نظر ما تفقه در این آیه شریفه، تفقه به معنای خاص و اصطلاحی نیست، تفقه به معنای عام است، چون شامل ما نحن فیه هم می‌شود. لذا اینکه ما بگوییم مقدمه دوم این است که تفقه به معنای خاص باشد چنین چیزی هم مقدمیت ندارد. پس برای رسیدن به این ادعا (حجیت فتوای مجتهد و جواز تقلید از او) لازم نیست که ما حتماً بگوییم تفقه به معنای خاص است.

لذا در کلمات مرحوم آقای خوئی هم آن مقداری که ما دقت کردیم، در ضمن مقدماتی که بیان می‌کنند چنین مقدمه‌ای وجود ندارد که ما بگوییم ایشان می‌فرماید ما فقط از این باب که این «لَيَتَفَقَّهُوا» غایت برای نفر است و نفر اگر واجب شد، غایه الواجب واجبه، فقط استفاده می‌کنیم تفقه واجب است. اما اینکه این تفقه باید به معنای خاص باشد، چنین نکته‌ای را نفرموده

است. محقق خوئی (ره) در کتاب تنقیح (جلد 1، ص 64) مقدماتی که ذکر فرموده در آن مقدمات این تفقه را به معنای خاص بیان نکرده است.

مقدمه سوم

در مقدمه سوم فرموده‌اند اگر بخواهد دلالت بر حجیت فتوا و جواز تقلید داشته باشد، ما باید بگوییم که مجتهد و مفتی عنوان مندر را دارد.

منتها إنذار دو جور داریم؛ یک إنذار بالمطابقة است، یعنی می‌گوییم أیها الناس، اگر این کار را انجام ندهید عقاب جهنم است. یک انذار هم؛ إنذار بالتضمن و الالتزام است، فتوای مجتهد مفید انذار است، اما به دلالت تضمنی و دلالت التزامی. وقتی می‌گوید این واجب است، یعنی اگر ترکش کنی عقاب می‌شوی و استحقاق عذاب داری.

این هم مقدمه سوم که بگوییم بر مفتی عنوان انذار صدق کند.

نقد و بررسی مقدمه سوم

آیا این مقدمه، مقدمه درستی است یا خیر؟ اینجا دو مطلب وجود دارد؛

مطلب اول این است که در آیه شریفه، «لِیُنْذِرُوا» را غایت تفقه قرار نداده است، «لِیُنْذِرُوا» را متفرع بر «لِیَتَفَقَّهُوا» قرار نداده است، در آیه فرموده نفر کنید، نفر، غایت مستقل دارد یک «لِیَتَفَقَّهُوا»، دوم «لِیُنْذِرُوا». این «لِیُنْذِرُوا» متفرع بر تفقه که نیست، یعنی غایت تفقه، إنذار نیست، إنذار، غایت نفر است، تفقه هم غایت نفر است. حالا اگر از اول ما آیه را اینطور داشتیم «فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِي الدِّینِ»، اگر آیه اینجا تمام می‌شد، ما از آیه نمی‌توانستیم استفاده کنیم که فتوای مجتهد حجیت دارد. دو

این مطلب را دقت بفرمایید، «لِیُنْذِرُوا» در خود آیه مترتب بر «لِیَتَفَقَّهُوا» نیست تا بگوییم اگر آیه بخواهد بر حجیت فتوای مجتهد دلالت داشته باشد باید بگوییم بر فتوای مجتهد إنذار هم صدق کند. نیازی به این ندارد، برای این که اینها دو غایت مستقل است، آیه اینطور است «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِیَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِي الدِّینِ وَلِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَیْهِمْ لَعَلَّهُمْ یَحْذَرُونَ»؛ دو غایت مستقل برای آن ذکر شده است این اولاً.

ثانیاً این که مرحوم آقای خویی فرمودند، إنذار گاهی به دلالت مطابقی است و گاهی تضمن و التزام، این انصافاً خیلی بعید است. الان وقتی یک مجتهد فتوا می‌دهد، اصلاً آیا عرف حتی به دلالت تضمنی و التزامی از او إنذار را می‌فهمد؟ خیر. مجتهد می‌گوید من استنباط کردم نماز جمعه واجب تعینی است، این «لِیُنْذِرُوا» که در اینجا است، صدقش بعید است. یا بعید است یا دلالت التزامی اش را انکار کنیم و بگوییم یک لزوم بین بمعنی الاخص در اینجا نیست، یا اگر هم باشد ادعا این است این «لِیُنْذِرُوا» در آیه فقط در آنجایی است که انذار به دلالت مطابقی باشد، من اگر گفتم شما برو قوم را انذار کن، یعنی به دلالت مطابقی و صریح برو این کار را انجام بده، و این شامل دلالت تضمنی و التزامی نمی‌شود. این هم نسبت به مقدمه سوم.

پس دقت کنید ما در مقدمه اول گفتیم اصلاً مقدمیتش لازم نیست، لازم نیست نفر واجب باشد، بدون وجوب نفر هم ما به این مدعا می‌رسیم، اگر بتوانید به بقیه مقدمات برسید. در مقدمه دوم هم گفتیم لازم نیست تفقه به معنای خاص باشد، بلکه به معنای

اصطلاحی باشد کافی است.

نتیجه عرائض ما در مقدمه سوّم این است که برای این که ما از آیه شریفه حجیت فتوای مجتهد را استفاده کنیم، لازم نیست که به فتوای مجتهد و به خود مجتهد عنوان منذر صدق کند، چنین لزومی ندارد، با این دو بیانی که عرض کردیم.

این هم مقدمه سومی که اینجا بیان شد.

دو مقدمه دیگر باقی می ماند، که تحلیل این دو مقدمه و تکمیل آیه در جلسه بعد بیان خواهد شد. مقداری این آیه شریفه را در تفاسیر ببینید، مخصوصاً تفسیر مجمع البیان، تفسیر مرحوم علامه طباطبائی، که مقداری نسبت به آیه آگاه شویم که مطلب مهمی است که آیا از آیه حجیت فتوا استفاده می شود یا نمی شود؟

و صلّى الله على محمد و آله الطاهرين